



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۱) أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صَدَقَ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ (۲) إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳) إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ...﴾

در وصف کتاب به حکمت و جوهی گفته شد که یکی از آن وجوه این است که چون معارف حکیمانه در آن است استقرت فيه الحکمة چون ﴿أَدْعِ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ﴾<sup>۱</sup> از این جهت حکیم است یا نه حکیم به معنای حاکم. او در هر مطلبی صاحب نظر است و قاضی و داور است آیه ۲۱۳ سوره مبارکه بقره کتابهایی که از طرف ذات اقدس اله برای هدایت مردم نازل می شود همه آنها را به عنوان حکم و حاکم معرفی کرد ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ چون حاکم است از این جهت حکیم است حاکم بودن قرآن به این است که چون کتابی است الی یوم القیامه قهراً دو اصل کلیت و دوام را به همراه دارد این يك مقدمه یعنی همگانی است و همیشگی است برای جمیع افراد الی یوم القیامه این اصل اول. اگر کتابی است دارای کلیت و دوام یعنی همگانی است و همیشگی پس تا روز قیامت هر

مکتبی، هر عقیده‌ای، هر طرز تفکری در هر گوشه عالم پدید بیاید قرآن داور است هم میزان است هم داور چه در شرق عالم چه در غرب عالم چه در مکتب هندو و بودا چه در مکتبهای یهودیت و مسیحیت و مجوسیت و وثنیت و امثال اینها هیچ مکتبی در جهان الی یوم القیامه ظهور نمی‌کند مگر اینکه قرآن مدعی میزان بودن و حاکم بودن است یعنی باید بر قرآن عرضه بشود با قرآن توزین بشود با میزان قسط سنجیده بشود و منتظر داوری عادلانه قرآن هم بود هم میزان قسط است هم حکم عدل این مستلزم آن است که انسان در خدمت قرآن باشد سالیان متمادی حرف قرآن را بداند يك، آن مکتب را هم درست بفهمد و امین در فهم باشد دو، و درست بسنجد سه، و فتوا را از قرآن بگیرد چهار، این چنین نیست که در شرق عالم یا غرب عالم مکتبی پدید بیاید مربوط به جهان‌بینی یا انسان‌شناسی و قرآن در این زمینه ساکت باشد چون با الناس کار دارد نه با گروه خاص وقتی با مردم کار دارد نذیراً للعالمین است ذکری للبشر است پس با بشر کار دارد سخن از عرب و عجم که نیست اگر ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾<sup>۲</sup> اگر ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾<sup>۳</sup> اگر ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۴</sup> پس این کتاب می‌شود جهان شمول وقتی جهان شمول شد کلیت و دوام را به همراه دارد و کار اصلی او هم ارزیابی علوم و معارف است پس هیچ فکری در جهان پدید نمی‌آید مگر اینکه ما موظفیم او را درست ارزیابی بکنیم یعنی از خود صاحب فکر بشناسیم بعد بر قرآن عرضه کنیم و از این میزان قسط و عدل فتوایش را دریاوریم لذا می‌شود حاکم بالقول المطلق و از این جهت هم حکیم است در تفسیر شریف المنار تقریباً صد و پنجاه صفحه درباره همین آیه دوم سوره یونس سخن گفتند که درباره وحی است و معنای وحی است و پیامد وحی است و ره توشه وحی است آثار

۲ - فرقان، ۱.

۳ - سبأ، ۲۸.

۴ - انبیاء، ۱۰۷.

وحی است و کیفیت تشکیل حکومت در سایه وحی است و نظارت اسلامی وحی است و تشکیل شوراها هست و تشکیل رهبری است و اینها چون غالب این مباحث در طی این سالهای متمادی بازگو شد دیگر نیازی به تکرار آنها شاید نباشد ولی اگر شما فراقی داشته باشید حالا یا گروهی یا فردی این کار را انجام بدهید خیلی خوب است یعنی این ۱۵۰ صفحه را خوب مطالعه کنید مباحثه کنید بعد اگر اشکالاتی هست بفرمایید آن وقت برای آن يك وقت خصوصی آدم می‌گذارد یعنی ببینیم ایشان يك فرمایش جدیدی در طی این ۱۵۰ صفحه دارند چون ظاهر این عناوین، عناوین حساس و برجسته است مخصوصاً عرضه این مطالب بر حکومت که آیا نظام، نظام شورایی است یا نظام امامت است آیات مردم را به مشورت دعوت می‌کند یا به رهبری دعوت می‌کند یا نه مشورت هست در تحت رهبری اینها يك مطالب زنده و خوبی است ﴿أَكُنَ لِلنَّاسِ عَجَباً أُنْ أَوْحِينَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ﴾ در جریان وحی مشرکان کاملاً در برابر وحی ایستادند صف‌آرایی کردند به جنگ و حمله هم دست آوردند و مانند آن احبار و رهبانهای یهودیها و قسیسین مسیحیها هم همین کار را کردند مجوسیت در این فضا حالا یا کم بود یا زودتر نرم شد رو در روی اسلام قرار نگرفت لذا قرآن کریم خیلی درباره علمای مجوس و فتنه مجوس و کارشکنیهای مجوس و مخالفتهای مجوس و لشکرکشیهای مجوس و اینها چیزی نقل نمی‌کند ولی درباره مشرکان و احبار و رهبان و قسیسین چرا جریان هندو و بودا آن وقت خیلی رواج نداشت و آن هم در آن طرف آبهای شرقی بودند در دسترس نبودند لذا خیلی هم کارشکنی نداشتند آنچه که در خاور میانه مطرح بود همین یهودیت بود و مسیحیت بود و وثنیت اینها جبهه مشترك تشکیل می‌دادند حتی با جنگ و یا با تحریف و یا با مباحله و مانند آن مطلب دیگر آن است که این جریان تجربه دینی و مانند آن شما وقتی کتاب قاموس مقدس این اهل کتاب را بررسی می‌کنید اینها چون اصل آن کتاب اصیل یعنی انجیل غیر محرف تورات غیر محرف که این کلام الله است در دسترس اینها نیست آنچه که الآن

مسیحین دارند تقریرات درس وجود مبارك حضرت مسیح است نه آن انجیل اصیل خودشان هم معترف هستند که این انجیل چهارگانه این به منزله تقریرات درس وجود مبارك حضرت مسیح است قهراً آن معارف زنده وحی در دسترس اینها نیست و احیاناً خیال می کنند آنچه را که بعضی از بزرگان بشر، عرفا و مانند آن می بینند از سنخ وحی است جریان وحی را هم يك تجربه دینی می دانند تجربه درونی می دانند و مانند آن در حالیکه این وحی در يك قله ای است که در بحثهای قبل هم گذشت که اصلاً عرفا و بزرگان تا آن خوبها حتی سلمان و اباذرها راه ندارند فضلاً تا دیگران انسان می رسد به يك جایی که اصلاً جای شیطان نیست یعنی به هیچ وجه در آن منطقه باطل راه ندارد تمام این بطلانها وسوسه ها شیطنتها تمام این مغالطات سیزده گانه که در منطقه هست همه در اثر دخالت شیطان است هیچ جا يك کسی اشتباه نمی کند مگر با دخالت شیطان ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾<sup>۵</sup> يك کسی دارد مطالعه می کند زحمت می کشد دفعته می بینید در لابلای ذهنش موضوع را به جای محمول، محمول را به جای موضوع یا يك موضوع بیگانه را به جای يك موضوع آشنا یا محمول بیگانه را به جای محمول آشنا می گذارد می شود مغالطه این سیزده قسم مغالطه شاید سیصد قسم باشد اما این را که شمردند بالاخره سیزده قسم است حالا به عنوان نمونه زیر مجموعه فراوانی هم خواهد داشت حالا این سیزده قسم رسمی مغالطه این کار رسمی شیطان است انسان اشتباه می کند یعنی شبیه حق را به جای حق می نشاند شبیه حق یعنی باطل این کار در غیر معصومین هست یعنی شیطان در همه موارد حضور و ظهور دارد آن آیتی که دارد ﴿فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَاباً رَصَداً﴾<sup>۶</sup> و مانند آن یعنی سقف پرش شیطان بالاخره مشخص است این اوالسه این شیاطین اینها تا يك محدوده ای می توانند بالا بروند یا تا محدوده ای می توانند چیز بفهمند از آن به بعد دیگر جا برای شیطان نیست این

يك اصل انسان وقتی شیطننت را و ابلیسی را زیر پا گذاشت و از اینجا معراج داشت بالا رفت به منطقه ای می رسد که اصلاً جا برای شیطننت نیست وقتی جا برای شیطننت نبود جا برای باطل هم نیست وقتی جا برای باطل هم نبود جا برای تشابه و اشتباه و امثال ذلك نیست برای اینکه باطل یا بین الغی است یا بالاخره در کسوت حق خودش را نشان می دهد که شبیه حق است و حق نما می شود گفت به جای حق قرار می گیرد آن قلمرو اصلاً باطل وجود ندارد وقتی باطل وجود نداشت شك اصلاً وجود ندارد چون در بحثهای قبل هم ملاحظه فرمودید شك همیشه در جایی است که دو چیز باشد اگر باطل اصلاً وجود نداشت تحقق شك مستحیل است شك یعنی آدم يك مطلبی را می بیند یا می شنود یا درك می کند او ما شئت فسمه نمی داند این حق است یا باطل خوب اگر در يك قلمروی اصلاً باطل وجود نداشت شك یعنی چه؟ شك مستحیل است خدا چرا شك نمی کند؟ چون علم محض است آنجا که دیگر باطل نیست که همه چیز را می داند بدون شك حاملان عرش چرا شك نمی کنند؟ برای اینکه آنجا جا برای باطل نیست هر چه هست حق است مثالهایی که قبلاً بازگو شد این است اگر يك کتابخانه ای فرضاً هزارها یا میلیونها کتاب باشد و همه کتابها هم قرآن باشد خوب ما هر کتابی ریز و درشت بزرگ و کوچک از ظاهر از باطن از شمالش از جنوبش از بالایش از پهلویش ببینیم یقین داریم قرآن است چون اینجا غیر از قرآن کتاب دیگری نیست اگر در يك کتابخانه ای فقط قرآن بود ما هر چه ببینیم چه ریزش چه درشتش یقین داریم قرآن است برای اینکه غیر قرآن نیست تا ما اشتباه نکنیم که آیا این کتاب قرآن است یا غیر قرآن و همین طور مثالهای دیگر اگر فرض کنید در يك سالن بزرگی شیشه های فراوانی باشد هزارها شیشه یا میلیونها شیشه فقط آب خالص باشد خوب ما هر شیشه بزرگ و کوچکی ببینیم یقین داریم آب است چون آنجا غیر از آب چیز دیگری نیست انبیا علیهم السلام می رسند به يك چنین منطقه ای چون آنجا اصلاً جا برای باطل نیست آنگاه سخن از تصور و تصدیق نیست چون

تصور و تصدیق از شئون مفهوم است این علم حصولی یا تصور است یا تصدیق شما که خودتان را می‌یابید تصور می‌کنید یا تصدیق؟ هیچ چیز چون مصداق خارجی که مفهوم نیست صورت ذهنی نیست تا بشود تصور و تصدیق این تصور و تصدیق اقسام علم حصولی است این علم که صورت حاصله است یا مطابق با واقع است یا نه یا محمول است یا نه این می‌شود جهل و علم و تصور و تصدیق اما وقتی که شما خودتان را می‌یابید مادامی که فکر نکردید فقط خودتان را می‌یابید بعد فکر می‌کنید و بعد حرف می‌زنید این دو تا کار را نکنید فقط خودتان را می‌یابید آنجا نه تصور است نه تصدیق الآن این ستون تصور است یا تصدیق؟ هیچ چیز چون عین الواقع است عین الواقع که از چیزی حکایت نمی‌کند علم صورت حاصله من الشیء است لدی العقل باید از چیزی حکایت بکند حالا یا مفرد است یا مرکب یا به تصدیق است یا به تصور، وجود خارجی که از چیزی حکایت نمی‌کند این معلوم است نه علم و اگر احياناً گفته می‌شود معلوم، اتحاد عالم و معلوم و علم در اینجا روی انتزاعات سه‌گانه مفهوم از یکجا است بنابراین در علم حضوری سخن از تصور و تصدیق نیست بعد وقتی به مرحله نازلتر آمدند آنگاه آن مشهودشان را معقول می‌کنند آن موجودشان را مفهوم می‌کنند بعد به صورت تصور و تصدیق درمی‌آورند که همه آن کارها هم به عنایت الهی و به تعلیم الهی است بلکه ذات اقدس اله همه آن کارها را انجام می‌دهد منتهی در حیطه نفس آن انسان کامل انسان کامل به يك چنین جایی می‌رسد که اصلاً باطل در آنجا نیست این می‌شود وحی، وجود مبارك حضرت امیر آنطور که در نهج البلاغه دارد فرمود «ما شککت فی الحق مذأریته» از آن لحظه‌ای که حق را به ما ارائه دادند به من نشان دادند ما شك نکردیم اصلاً جا برای شك نیست آن وقت از سنخ آنچه را که دیگران می‌بینند ولو بزرگان اهل معرفت اصلاً فرق می‌کند اینها باید چند بار ببینند تا تجربه بکنند تا بشود تجربه تا برای اینها تازه طمأنینه آور باشد آن نیازی به تجربه ندارد همانطوری که ما در یافتن خودمان خودمان را می‌یابیم

باید چند بار بیاییم تا ببینیم که من منم؟ اینچنین نیست که در علم شهودی تجربه طلب بکنند بار دوم و سوم مطالبه بکند و مانند آن وحی يك چنین چیزی است حالا شما به قاموس مقدس اینها مراجعه می کنید که آیا این حرفها که در مدرسه ها است از سنخ وحی است بخشی از این حرفها در همین المنار آمده که مسیحیت کنونی گرفتار این چیزها است او نمی داند که وحی چیست تجربه های درونی چیست احياناً آن را هم از همین سنخ می داند شما اگر توانستید این ۱۵۰ صفحه را به دقت مطالعه کنید مطالب مشکلی پیدا کردید چه اینکه بالاخره خواهید پیدا کرد ممکن است آنها را ارائه کنید و ممکن است آنها در جمع هم مطرح شود.

سؤال: جواب: اینکه وحی از طرف ذات اقدس اله نیامد که آیه ای نازل نکرد این يك مسائل جزئی است این را که نگفت وحی فقط عرض کرد که

سؤال: جواب: اینرا که بعنوان وحی وجود مبارك نوح در کتاب آسمانی خودش ثبت نکرد اینها يك وقتی است که ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾<sup>۷</sup> ﴿يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمَشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾<sup>۸</sup> در این يأكل و يمشي في الأسواق يك جور هم می گویند که ﴿إِنَّ ابْنَ مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقَّ﴾<sup>۹</sup> اینکه آیه قرآن و وحی نبود در آن ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾<sup>۱۰</sup> این حرفها درمی آید إلاّ آنه یوحی إليه توش این حرفها در نمی آید تازه آنجا وجود مبارك حضرت امیر سؤال کرد که من می خواهم بفهمم ملائکه حق سؤال دارند خوب ما هم حق سؤال داریم عرض کرد يك صغرا و کبرا تشکیل داد عرض کرد خدایا تو که وعده دادی اهل من محفوظ است يك اینهم که بچه من و پسر من و اهل من است دو تو

۷ - كهف، ۱۱۰.

۸ - فرقان، ۷.

۹ - هود، ۴۵.

۱۰ - كهف، ۱۱۰.

هم که جز حق نمی‌گویی سه راز و رمزش را به من بگو من بفهمم با اقتباس از تسبیح هم می‌گوید ﴿إِنَّ ابْنِي مِنْ

أَهْلِي﴾ يَكُ ﴿وَأَنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ﴾<sup>۱۱</sup> دو این رازش چیست مشکلش چیست؟

سؤال: جواب: بله آنچه را که حرفهای عادی می‌زنند که سؤال: جواب: نه وقتی آنچه را که می‌فهمد همان است

که ذات اقدس اله لقاء می‌کند در قلب مطهرش، او وحی است و مصون از اشتباه است اما این کارهایی را که انجام

می‌دهد که این کارهای عادی حالا حضرت روزی ساعت ۸ گرفته خوابیده بر ما هم واجب است ساعت ۸

بخواهیم؟ یا ساعت ۱۲ غذا خورده این یأکل و یشی فی الأسواق کرده و بر کوی و برزن خواصی رفته بر ما هم

واجب است برویم او بما آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر چه بکند حق لا ریب فیه.

سؤال: جواب: بله آنجا هم وحی است دیگر چون فرمود ما به او گفتیم که این کار را انجام بده لذا وقتی رفت

امثال بکند ما به او گفتیم ﴿نَادِيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمَ \* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا﴾<sup>۱۲</sup> وحی ولو در رؤیا باشد ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ

يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا﴾<sup>۱۳</sup> احد از اینها باشد این حق لا ریب فیه اما از آن جهت

که یأکل و یشی فی الأسواق روزی ساعت نه رفته از فلان بقال چیزی خریده اینها که حجت نیست حلال خدا

حلال است، حرام خدا حرام.

سؤال: جواب: يَكُ تکه چوب بشود اژدها آن خوب هراس دارد دیگر اینهایی که نمی‌ترسند به عنایت الهی

نمی‌ترسند نه بالذات ذات اقدس اله لحظه به لحظه تثبیت می‌کند فرمود ﴿قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا

۱۱ - هود، ۴۵.

۱۲ - صافات، ۱۰۴ - ۱۰۵.

۱۳ - شوری، ۵۱.



الأولى<sup>۱۴</sup> این هم گفت چشم فرمود بگیر این مار را عرض کرد چشم. فرمود برو تو دریا عرض کرد چشم يك دستور باید بیاید وقتی وحی میاید آنها گفتند یا موسی ما را بین دو خطر معطل کردی جلو که دریا است پشت سر هم که ارتش جرار فرعون است اینجا جا بود که ما را آوردی فرمود کلاً این چه حرفی است میزنید شما دریا چیست لشکر جرار فرعون چیست؟ ما منتظر دستوریم این را میگویند وحی وحی آمد برو دریا عرض کرد چشم سؤال: جواب: دفعة اول معنایش این است که بالذات نیست دیگر چیزی باید باشد خدا همان کار را کرده دیگر وقتی مار شده گفت بگیر گفت چشم این چنین نیست که فرار بکند دوباره مار تعقیبش بکند فرمود ﴿خذا و لا تخف﴾ عرض کرد چشم.

سؤال: جواب: خوب معلوم است آن جا يأكل و یشی فی الأسواق است آن حالات شخصی اینهاست به شخصیت حقیقی اینها برمیگردد آنها که به شخصیت حقوقی اینها برمیگردد در صدد بیان حکم خدا و تفسیر آیات خدا هستند آنها مشخص است و خودشان تبیین کردند دیگر حالا حضرت فلان ساعت از شب خوابید یا فلان ساعت از روز خوابید يك وقت است که دائماً برنامه‌اش این است این می‌شود سنت يك وقتی است نه فلانی روز خسته شد در این ساعت خوابید یا از فلان کاسب چیز خرید یا از فلان بقال چیزی خرید اینها که يأكل و یشی فی الأسواق است جریان حضرت نوح سلام الله علیه هم همین است عرض کرد خدایا من می‌خواهم بفهمم بیش از این که نیست که اینها که عالم بالذات که نیستند که علمشان بوسیله تعلیم الهی است عرض کرد خدایا تو که ﴿إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ﴾<sup>۱۵</sup> از يك سو به من وعده دادی که تو و اهلت نجات پیدا می‌کنند از سوی دیگر و پسر من هم که اهل من است از سوی سوم الآن هم افتاده در کام غرق از سوی چهارم این رازش چیست؟ فرمود که صفرا

ممنوع است ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾<sup>۱۶</sup> ما اهل شناسنامه‌ای را که نگفتیم اهل مکتبی را گفتیم و این اهلت نیست این

اهل شناسنامه‌ای تو است

سؤال: جواب: یعنی درباره وحی و قرآن کریم است خود این صدر سوره مبارکه نحل درباره همین قرآن کریم

است دیگر

سؤال: جواب: البته اما فی ما يرجع الى الدين آن يك برهان دیگری می‌خواهد حالا اگر حضرت خواستند این

نعلبکی را اینجا بگذارند آنجا گذاشتند در مسائل شخصی آیا آن هم هست یا نه آن يك مطلب دیگری و راه

دیگری برای اثباتش هست اما آنچه که الآن هست درباره مسائل دینی است.

﴿أَكُنَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ رَّبِّهِمْ﴾

کسی دارای قدم صدق است که آغاز و انجام کارهایش صادقانه باشد در سوره مبارکه اسرا راه اینگونه افراد را

مشخص کرده است آیه ۷۹ و ۸۰ سوره مبارکه اسرا راه را نشان داد ﴿وَمِنْ أَلْيَلٍ فَتَهَجَّدَ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ

رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا﴾ فرمود ﴿وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا

نَصِيرًا﴾ عرض کرد خدایا طبق دستور و راهنمایی ذات اقدس اله مرا وقتی يك کاری می‌خواهم انجام بدهم در

آغاز کار صادقانه وارد شوم یعنی چه؟ یعنی کاری باشد که بتوانم به نام تو آغاز کنم چنین کاری یا واجب است یا

مستحب چون آدم حرام یا مکروه را دیگر نمی‌تواند بگوید خدایا به نام تو که چنین کاری يك رجحانی دارد که

صادقانه وارد می‌شود این خود کار قصد او هم اشراً و بطراً و ریئاً نیست این مال صاحب کار، این می‌شود سه

يك وقت است صادقانه وارد می‌شود ولی حسن ختام ندارد این حسن الورد است و سیئ الخروج خوب وارد شده

اما وسطها شیطان فریبش داده با حالت بد درآمده این هم مخرج صدق را ندارد هدف صادق ندارد پاك رفته ولی آلوده درآمده این هم نه اگر صدر و ساقه يك کاری صادقانه بود این شخص دارای قدم صدق است فی مقعد صدق است عند ملیك مقتدر و مانند آن وگرنه قدم صدق داشتن ثابت قدم بودن سابقه صدق داشتن بدون این تمرینات مستمر حاصل نخواهد شد پس ﴿رب ادخلنی مدخل صدق﴾<sup>۱۷</sup> اگر کسی نصیب کسی شد حدوثاً و ﴿أخرجنی مخرج صدق﴾<sup>۱۸</sup> نصیب کسی شد بقاءً یعنی این دائماً اینچنین بود صادقانه رفتار کرد نه خودش را فریب داد نه فریب دیگری را خورد این قدم صدق دارد حالا محور اصلی این سوره که معارف توحیدی و نبوت و معاد است بعد از اینکه حرف تبهکاران را نقل کرد که آنها گفتند ﴿إنّ هذا لساحر مبین﴾ چه اینکه در خود مکه هم از ولید و دیگران این حرف در سوره مبارکه مدثر که از عتائق سور است نقل شده در سوره مدثر آیه ۲۴ به این صورت درآمده است ﴿فقال إن هذا إلاّ سحر یؤثر﴾ یعنی یتنخب یعنی این سحری است که ایثار شده برگزیده شده این حرف را می‌زدند اینجا هم گفتند این ساحر روشنی است اینجا اصل سحر بودنش را به عنوان تهمت روا داشتند مبین بودنش را هم برای اینکه خیلی فصیح بود و خیلی بلیغ بود و خیلی کارآمد بود گفتند سحر مبین است آنگاه ذات اقدس اله براهین مسئله را که از توحید شروع می‌شود بازگو می‌کند می‌فرماید شما بالاخره به جایی باید تکیه کنید به چیزی باید معتقد باشید کارهایتان را از آنجا بخواهید این معنی برای شما مسلم است که بشر با انباری از مجهولات و عجزها روبرو است خیلی از چیزها قابل پیش بینی نیست و خیلی از چیزها که پیش بینی است در توان آدم نیست در اینکه انسان با انباری از جهلها و عجزها روبرو است این که تردیدی در این نیست خوب به که

تکیه بکند بعضی به جن تکیه می‌کنند ﴿کان رجال من الإنس یعوذون برجال من الجن﴾<sup>۱۹</sup> بعضی به ابرقدرتها تکیه می‌کنند بعضی ﴿أخلد إلى الأرض واتبع هواه﴾<sup>۲۰</sup> تکیه می‌کنند بعضی به قدرت و تاج و تخت خودشان تکیه می‌کنند ﴿فتولّى بركنه﴾<sup>۲۱</sup> بالاخره يك تکیه‌گاهی می‌خواهد توحید می‌گوید که نه تولّى برکنه فرعون درست است نه ﴿أخلد إلى الأرض واتبع هواه﴾<sup>۲۲</sup> ﴿جمع مالا و عدده﴾<sup>۲۳</sup> به مال تکیه کردن درست است نه به قوم و خویش و قبیله که به اینها وابسته باشید درست است چون ﴿لن تجد من دونه ملتحداً﴾<sup>۲۴</sup> ملتحداً یعنی سنگر پناهگاه غیر از او پناهگاهی نیست در عالم حالا برهان مسئله این مدعی حالا برهان مسئله پس عجز بشر یقینی است، جهل بشر یقینی، لزوم تکیه‌گاه و پناهگاه داشتنش هم یقینی است هیچ کس نیست که بتواند بگوید من خودکفا هستم همه مشکلاتم را خودم حل می‌کنم این که مقدور کسی نیست چه مسلمان چه کافر منتهی او ﴿فتولّى بركنه﴾<sup>۲۵</sup> است یا به قوم و قبیله است یا ﴿جمع مالا و عدده﴾<sup>۲۶</sup> است یا به زور و زر است یا هیچ کدام از اینها آنطوری که توحید می‌گوید ﴿ولن تجد من دونه ملتحداً﴾<sup>۲۷</sup> می‌شود ﴿حسبى الله لا إله إلا هو عليه توكلت و هو ربّ العرش العظيم﴾<sup>۲۸</sup> این مدعا را قرآن دارد برهانی می‌کند می‌گوید به اینکه تو که بشر هستی این را می‌دانی نه می‌توانی بدون جهان زندگی کنی نه می‌توانی جهان را تسخیر بکنی تو باید بدانی که اختیار تو و جهان و ربط بین تو و جهان به دست

۱۹ - جن، ۶.

۲۰ - اعراف، ۱۷۶.

۲۱ - ذاریات، ۳۹.

۲۲ - اعراف، ۱۶۷.

۲۳ - هزه، ۲.

۲۴ - کهف، ۲۷.

۲۵ - ذاریات، ۳۹.

۲۶ - هزه، ۲.

۲۷ - کهف، ۲۷.

۲۸ - توبه، ۱۲۹.

کیست آن وقت به او تکیه کن تو را که آفرید جهان را که آفرید پیوند رب و جهان را که آفرید نه تنها پیوند رب و جهان، پیوند هر مستکمل با کمالش را بالاخره آن که شما می بینید یا معدن است یا گیاه است یا حیوان است یا انسان است همه رونده هستند بالاخره يك تکه خاك است که لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر مین این گیاهان هم که هر روز سردرآوردند که بشوند نخل باصر این حیوانات هستند که بالاخره هر روز متولد می شوند تا برسند به کمال انسان هم همینطور است همه در راهند اینهایی که در راهند پیوند بین این آغاز و انجام به دست کیست این متحرك که می خواهد به يك مقصد برسد خودکفا است یعنی خود متحرك می تواند به هدف برسد یا متحرك پذیرا است این قابل را که فاعل نیست اینکه ندارد می خواهد بگیرد پس در کان تامه شما بیندیشید که چه کسی متولی است در کان ناقصه باید بیندیشید که چه کسی متولی است شما را که آفرید کمال شما را کی به شما می دهد این شما را که آفرید مال سماوات و ارضین و ما فیهن و ما بینهن همه هست این مال کان تامه اینها را چه کسی به کمال می رساند می شود کان ناقصه فرمود آنکه همه اینها را آفرید که خالق کل است کان تامه داد الله است آن که همه اینها را به مقصد می رساند کان ناقصه به اینها می دهد به این می گویند ربوبیت، تربیب، پرورش پس آنکه آفریدگار است همان آفریدگار، پروردگار است و لا غیر برای اینکه غیر از خدا چه کسی می تواند پروراند غیر خدا وقتی آفریدگار نیست چیزی را نیافرید از کنه این ماده بی خبر است از کنه آن هدف بی خبر است از کنه آن راهی که بین ماده و هدف است بی خبر است چگونه می تواند متحرك را به مقصد برساند تنها کسی پروردگار است که آفریدگار باشد به تلازم يك، و بازگشت ربوبیت هم به خالقیت است برای اینکه رب یعنی چه یعنی می پروراند باز یعنی چه؟ یعنی کمال را به این مستکمل عطا می کند باز یعنی چه؟ یعنی کمال را می آفریند پس بازگشت ربوبیت به خالقیت است الا و لا بدّ این می شود دو تا برهان یکی تلازم بین خالقیت و ربوبیت است آنکه خالق است باید ربّ

باشد و لاغیر یکی تحلیل و ارجاع ربوبیت به خالقیت است این دو تا برهان این دو تا برهان در بسیاری از آیات قرآن کریم است لذا خدا می فرماید هیچ ربّی در عالم نیست چون هیچ خالق غیر از او نیست این چونش به همان دو تا برهان برمی گردد می فرماید به اینکه شما پس این را باور دارید که خودتان خودتان را خلق نکردید باور دارید که آسمان و زمین خودشان خلق نشدند باور دارید که ربط بین شما و آسمان و زمین هم روی معیار ریاضی و حساب است پس آنکه آفرید باید این ربطها را بدهد مگر شما نه آن است که می خواهید تعامل کنید با مهر زندگی کنید نه با قهر بر فرض بخواهید قهر کنید بخواهید جایی را تخریب کنید آن هم باید طبق اصول ریاضی باشد حالا می خواهید اهلاك کنید اهلاك في الأرض کنید ﴿ويهلك الحرث والنسل﴾<sup>۲۹</sup> کنید بخواهید آدم کشی کنید فساد کنید آن هم بالاخره طبق مسائل ریاضی است مگر تخریب بدون مسائل ریاضی می شود؟ حالا يك جایی را می خواهید خراب کنید يك نظامی دارد چقدر بمب بگذارید کجا بمب بگذارید چطور بمب بگذارید چه وقت بمب بگذارید این تخریب هم مثل ساختن، معماری می خواهد حالا يك جایی را کسی خواست بسوزاند آخر سوختن هم که بدون نظم ریاضی نمی شود کجا را کبریت را بزنید کجا بنزین بزنید کجا تی ان تی بزنید همه اش طبق نظم ریاضی است کشتن و زنده نگه داشتن، ساختن و سوزاندن، طبق نظم ریاضی است اگر با این نظم جهان دارد اداره می شود پس يك ناظمی دارد شما بخواهید بسوزانید بالاخره يك کسی باید چیزی یادتان بدهد بخواهید بسازید يك کسی باید چیزی یادتان بدهد چه کافر باشید چه مسلمان بالاخره يك رب می خواهید پس بنابراین فرمود به اینکه این که شما را آفرید باید پیروراند لذا شما به چه کسی دارید تکیه می کنید به خودت که نمی توانی تکیه کنی به قوم و خویش هم

که مثل خودت است به مالی هم جمع کردی که ﴿جمع مالا وعدده﴾<sup>۳۰</sup> آن هم که مثل خودت است به تاج و تختی که فرعون تکیه کرده ﴿فتولّى برکنه﴾<sup>۳۱</sup> آن هم که زیر قدرت خودت است پس هیچ چاره‌ای نداری مگر به عبودیت تن دردهی پس اوّل توحید خالقیت است بعد توحید ربوبیت است این توحید ربوبیت یا این دو برهان تبیین می‌شود حالا که ربّی جز خدا نیست ﴿فاعبدوه﴾ می‌شود توحید عبادی برهان را ملاحظه بفرمایید ﴿إِنَّ رَبَّكُمْ﴾ اگر رب شما است باید ﴿فاعبدوه﴾ خوب ربّ شما کیست آن که هر سه کار را آفرید ﴿الذی خلق السموات والأرض فی ستة آیام﴾ در بحثهای قبل هم طبق بیان سیدنا الاستاد رضوان الله تعالی علیه ملاحظه فرمودید که اگر ذات اقدس اله بخواند از مجموعه نظام کیهانی سخن بگوید می‌فرماید سماوات و ارض اگر بخواند آسمانها و زمین را از اهلش جدا بکند می‌فرماید سماوات و ما فیهن، سماوات و الأرض و ما فیهما، و ما بینهما و مانند آن هر جا ما فیهما مابینهما این قیود نیامده و همان سماوات و ارض بالقول المطلق ذکر شده منظور مجموعه نظام خلقت است آسمان و زمین را فی ستة ایام آفرید یعنی شش مرحله حالا باید روشن بشود که این مراحل ششگانه چیست بعد از خالقیت، نوبت به ربوبیت می‌رسد عرش مقام فرمانروایی و تدبیر امر است اوّل کان تامه است بعد کان ناقصه اوّل مواد خام را می‌آفریند بعد اینها را می‌پروراند ﴿ثمّ استویٰ علی العرش﴾ که مقام فرمانروایی است ﴿یدبّر الأمر﴾ فرمانروایی را به عهده دارد اگر اینچنین است در پایانش فرمود به این که ﴿فاعبدوه﴾ پس او را عبادت کنید شما که پذیرفتید که بالاخره عاجزید و جاهل. اگر برای شما روشن شد که عاجزید و جاهل و روشن شد که جاهل و عاجز نیازمند به قوی و عالم است و روشن شد که احدی غیر از ذات اقدس اله نیست ﴿فاعبدوه﴾ با این فای تفریح حالا اگر بگویید ما میانبر می‌زنیم ما به بعضیها مراجعه می‌کنیم که اینها با خدا رابطه دارند و این بتها هستند

که ﴿هولاء شفعاؤنا عند الله﴾<sup>۳۲</sup> در همین سوره مبارکه یونس که طلیعه‌اش وارد شدیم آیه ۱۸ این است که ﴿ويعبدون من دون الله﴾ اینها بتها را می‌پرستند اینها قبول دارند که عاجزند و جاهلند و مشکل دارند بالاخره يك تکیه‌گاهی می‌خواهند ولی خیال می‌کنند که این بتها مشکلشان را حل می‌کند فرمود به اینکه این بتها را چرا می‌پرستید خود اینها که ذاتاً ﴿لا يضرهم و لا ينفعهم﴾ ذاتاً که کاری از اینها ساخته نیست آیه ۱۸ سوره مبارکه یونس که در پیش داریم این است که ﴿يعبدون من دون الله مالا يضرهم و لا ينفعهم﴾ یعنی بالذات اگر شما بگوئید ما قبول داریم که اینها ذاتاً هیچ کاره هستند ولی شفیعان ما هستند عند الله خوب چه کسی به اینها اجازه شفاعت داد؟ شفاعت درست اما شفاعت را آیا اینها در شفیع بودن مستقل هستند یا باید از يك جایی اذن بگیرند؟ اگر کسی شفیع است باید به اذن ذات اقدس اله باشد خدا که به این چوبها و سنگها اذن شفاعت نمی‌دهد که ﴿ويقولون هولاء شفعاؤنا عند الله﴾ بعد فرمود ﴿قل أتنبئون الله بما لا يعلم في السموات والأرض﴾ چیزی را که خدا نمی‌داند شما می‌گوئید چیزی را که نمی‌داند یعنی نیست اگر خدا چیزی را ندانست یعنی نیست چون عدم محض شیء نیست خدا به کل شیء علیم است این عدم محض شیئی نیست یعنی چه؟ این لفظ عدم را تلفظ کنید يك، این لفظ عین و دال و میم این يك لفظی است که يك مفهومی در برابر وجود است این مفهوم زیرش خالی است این مفهوم عین و دال و میم از هیچ چیز حکایت نمی‌کند عدم الحکایه است نه حکایت عدمی دارد این مفهوم زیرش خالی است وقتی زیرش خالی است علم، کشف است، ظهور است، انکشاف است لاشیء که معلوم نیست لاشیء تحت علم قرار نمی‌گیرد لذا می‌فرماید که خدا که نمی‌داند یعنی نیست چون اگر شیء بود والله بكل شیء علیم پس شفاعت مقدور است ممکن است باید به اذن باشد خدا که به اینها اذن نداده پس بنابراین به غیر خدا در مسائل عبادی سرنسائید



﴿فَاعْبُدُوهُ﴾ ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ

إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ﴾.

والحمد لله رب العالمين